

فراز و فرودهای رابطه انگلیس و اروپا (۱۹۴۵-۲۰۱۱)

مصطفی دولت‌یار^۱
سیدمهدی پارسایی^۲

چکیده: هدف این مقاله بررسی روابط انگلیس و اروپا در بافت همگرایی اروپایی است. پرسش اصلی پژوهش این است که فرازوفرودهای رابطه انگلیس و اروپا در سال‌های ۱۹۴۵-۲۰۱۱ تابع چه علل و عواملی می‌باشد؟ به نظر می‌رسد دغدغه‌های حاکمیتی، سابقه امپراطوری، ژئوپلیتیک خاص انگلیس، دارا بودن گزینه‌هایی چون رابطه ویژه با آمریکا و کشورهای مشترک‌المنافع، هراس از محور فرانسه-آلمان، ورود دیر هنگام به روند همگرایی اروپایی، نگاه تجاری به همگرایی اروپایی، نظام اقتصادی متفاوت و تمایزات فرهنگی با اروپاییان از متغیرهای تاثیرگذار در روابط پرفراز و فرود و ناسازگاری انگلیس با همسایگان اروپایی‌اش محسوب می‌شود. انگلیس میل زیادی برای همگرایی در زمینه‌های سیاسی و نظامی ندارد چرا که محدودیت‌های حاکمیتی برای این کشور به وجود می‌آورد، همزمان از همگرایی در حوزه‌های تجاری استقبال می‌کند به گونه‌ای که امروزه این هدف را در لوای حمایت از گسترش اتحادیه اروپا به سمت شرق مطرح می‌نماید. انگلیس در حوزه‌های نظامی و امنیتی بیشتر متمایل به سمت حرکت در مسیر سیاست‌های آمریکا در قالب ناتو است، لندن هم از ضعف نظامی اتحادیه اروپا اطلاع دارد و هم از قدرتمند شدن اروپا زیر سلطه رقبای قدیمی چون فرانسه و آلمان نگرانی دارد. مجموعه این عوامل باعث گردیده که از آغاز روند وحدت اروپایی شاهد فرازوفرودهای متوالی در رابطه لندن با بروکسل باشیم و موضوع چگونگی رابطه با اروپا همیشه یکی از مناظره‌های جدی در میان احزاب عمده این کشور باشد.

واژگان کلیدی: انگلیس، اروپا، همگرایی اروپایی، اتحادیه اروپا، شریک ناسازگار، اروپاگرایی، اروپاگرایی، یورو.

۱. دکتر مصطفی دولت‌یار، مدیرکل دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی dolatyar@ipis.ir
۲. آقای سیدمهدی پارسایی، کارشناس ارشد دیپلماسی parsaei.seyyedmehdi@gmail.com

مقدمه

چگونگی رابطه با اروپا یکی از مناظره‌های جدی در حوزه سیاست خارجی انگلیس در میان احزاب عمده این کشور از آغاز روند وحدت اروپایی تاکنون بوده است. در روزها و ماه‌های اخیر روابط انگلیس و اتحادیه اروپا یکی از پرتنش‌ترین دوران‌ها را تجربه می‌کند. اختلافات دوطرف به‌گونه‌ای پیش رفته است که بسیاری دیوید کامرون را ناسازگارتر از خانم تاچر که ملقب به بانوی آهنین^۱ بود می‌دانند. چالشی جدید که موجودیت دولت ائتلافی انگلیس مرکب از محافظه‌کاران (اروپاگریز) و لیبرال دموکرات‌ها (اروپاگرا) را که در می ۲۰۱۰ تشکیل شد نیز تهدید می‌کند. بحران جدید در روابط فیما بین عمدتاً به بحران مالی در حوزه یورو برمی‌گردد، انگلیس با سیاست‌های اقتصادی اعضای اصلی آن یعنی آلمان و فرانسه مخالف است. اعضای ۲۷ گانه اتحادیه اروپا در آخرین ماه سال ۲۰۱۱ در بروکسل برای نجات یورو از طریق ایجاد اتحادیه مالی محکم‌تر موسوم به معاهده مالی جدید^۲ گرد هم آمدند، اما با وتوی آن توسط دیوید کامرون مواجه شدند. اگرچه در ابتدا چک، مجارستان و سوئد نیز از امضای آن استنکاف نمودند اما در ادامه با امضای آن انگلیس را قوی سیاه و تنهای اروپا کردند.

دیوید کامرون وتوی معاهده جدید اروپایی را در راستای حفاظت از منافع ملی کشورش دانست و درخصوص روابط دوجانبه افزود: البته که این {وتو} نمایان‌گر تغییر در رابطه ما با یکدیگر است، اما هسته اصلی روابطمان- بازار واحد، سرمایه‌گذاری و تجارت، رشد، شغل- همچون گذشته باقی خواهد ماند (Sky News, 2011). او همچنین شایعه جدایی از اتحادیه اروپایی را رد کرد و افزود: عضویت به نفع ماست و همیشه از عضویت انگلیس در اتحادیه اروپایی حمایت می‌کنم (Sky News, 2011). به نظر می‌رسد موضع دیوید کامرون تا حدود زیادی تحت تأثیر مخالفت‌های شدید رهبر حزب لیبرال دموکرات و معاون او نیک کلگ^۳ و اد میلی‌بند^۴ رهبر حزب کارگر به خاطر مواضع ضد اروپایی‌اش و همچنین فشار اروپاگریزان درون حزبی خود قرار دارد.

نیک کلگ اگرچه به تبع ضرورت حفظ دولت ائتلافی درخواست‌های کامرون از اتحادیه اروپایی را منطقی و به نفع کل اروپا می‌داند، اما همزمان به شدت از سیاست‌های نخست وزیر و فشار اروپاگریزان هم‌حزبی کامرون ناراضی است. از نظر او انگلیس در صورتی که اتحادیه اروپا را ترک کند برای واشنگتن نامربوط و در جهان

1. Iron Lady
2. New Fiscal Compact
3. Nick Clegg
4. Ed Miliband

کوتوله‌ای^۱ بیش محسوب نمی‌شود (AFP, 2011). او برآیند سیاست‌های کامرون را برای انگلیس بد دانست و نسبت به خطر انزوا و حاشیه‌ای شدن کشورش در اروپا هشدار داد (AFP, 2011). اد میلیبند نیز با انتقاد از دولت محافظه‌کار بر این باور است که دیوید کامرون بدون تشکیل ائتلاف به اجلاس بروکسل رفته است که برآیند آن، فقدان نفوذ انگلیس را هویدا نمود (AFP, 2011).

در اروپا نیز طنین چنین انتقاداتی شنیده شده و می‌شود. نیکولاس سارکوزی^۲ و آنگلا مرکل^۳ روسای فرانسه و آلمان ناخرسندی خویش را نسبت به سیاست‌های اروپایی دولت دیوید کامرون نشان داده‌اند. سارکوزی تقاضاهای دیوید کامرون را برای معافیت کشورش از مقررات مالی خاص در عوض پیوستن به معاهده مالی غیرقابل پذیرش دانسته است (Sky News, 2011). مرکل نیز در جمله‌ای کنایه‌آمیز گفته است: من فکر نمی‌کنم دیوید کامرون با ما روی یک میز نشسته است (Sky News, 2011). اما دیوید کامرون و تو را مابه‌ازای بیرونی فقدان تضمین‌های منطقی برای منافع انگلیس در چارچوب معاهده جدید اروپایی می‌داند (Press Association, 2011). اما به راستی فارغ از اختلافات اخیر، نگاه احزاب عمده انگلیس به عنوان شاهرگ‌های اصلی سیاست این کشور نسبت به کیفیت تعامل با اروپا چگونه است؟ و چرا روابط انگلیس و اروپا همواره مبتلا به فراز و نشیب بوده است؟

دیدگاه احزاب انگلیس نسبت به روند وحدت و همگرایی اروپا

سیاست در انگلیس عمدتاً از کانال‌های حزبی و تشکیلاتی عبور می‌کند. احزاب قوی‌ترین و اساسی‌ترین عوامل شکل‌دهنده به سپهر سیاست در این کشور است. لذا به دلیل اهمیت دیدگاه احزاب در حوزه سیاست خارجی، دیدگاه احزاب عمده و اصلی انگلیس در خصوص کم و کیف رابطه با اروپائیان را بررسی می‌کنیم.

رویکرد حزب محافظه‌کار^۴

اگرچه اولین بار در دوران حکومت رئیس این حزب یعنی هارولد مک میلان در سال ۱۹۶۱ انگلیس درخواست عضویت در جامعه اقتصادی اروپا را کرد، اما از ابتدا از مخالفان اصلی پیوستن انگلیس به سازوکارهای همگرایی اروپایی به حساب می‌آیند. مخالفتی که

1. Pygmy
2. Nicholas Sarkozy
3. Angela Merkel
4. Conservative Party

تا به امروز در دوران دیوید کامرون^۱ نیز ادامه دارد. ملی‌گرایی، نگرانی از خدشه‌دار شدن حاکمیت ملی، گذشته درخشان به عنوان یک امپراطوری، نزدیکی بیشتر با انگلوساکسون‌ها به جای اروپایی‌ها از جمله دلایل عمده محافظه‌کاران است. دیدگاه حزب محافظه‌کار در حوزه سیاست خارجی نسبت به اروپا در جریان مبارزات انتخابات سال ۲۰۱۰ بدین‌گونه است: "ما از اعضای مثبت اتحادیه اروپا هستیم اما از گسترش بیشتر قدرت اتحادیه اروپا بر بریتانیا بدون رضایت مردم انگلیس استقبال نمی‌کنیم. ما تضمین خواهیم کرد که طبق قانون هیچ دولتی در آینده نمی‌تواند حوزه‌های قدرت بریتانیا را به اتحادیه اروپا انتقال دهد یا بدون همه‌پرسی مردمی، بریتانیا به منطقه یورو ملحق شود." (The Conservative Manifesto, 2010: 113). یکی از موضوعات مرکزی ایدئولوژی حزب محافظه‌کار انگلیس ایدهٔ تک ملت^۲ است که به همراه ایده تجارت آزاد جهت‌گیری‌های اصلی سیاست‌های حزبی محافظه‌کاران انگلیسی را مشخص می‌کند. نئولیبرالیسم و نئوامپریالیسم از مفاهیم و مکاتب مقوم ایدئولوژی محافظه‌کار انگلیس در قرن ۲۰ بود که اوج آن در رویکردهای دوران مارگارت تاچر متجلی شد (Tivey and Wright, 1989: 237). رویکرد احزاب انگلیس بیشتر بین‌الملل‌گرا و بین‌الدول‌گرا است تا این که منطقه‌گرایی و فراملی‌گرایی را در اروپا دنبال کنند. لذا آن‌ها هرگونه همکاری با اروپا را بیش از این به صلاح جزیره انگلیس نمی‌دانند. بیانیه اروپایی حزب محافظه‌کار در سال ۲۰۱۰ برداشتی کلان از دیدگاه‌های این حزب در حوزه‌های گوناگون را نشان می‌دهد، کار با کشورهای اروپایی برای افزایش رشد اقتصادی، مبارزه با فقر جهانی، مبارزه با تغییرات جهانی آب و هوا، حمایت از تداوم گسترش اتحادیه اروپایی شامل پیوستن ترکیه، مذاکره جهت اعاده اختیارات در مورد منشور حقوق بنیادین، عدالت کیفری و قانون‌گذاری اجتماعی و استخدام و پیشنهاد احیای کنترل دموکراتیک اتحادیه اروپا به وسیله یک «قفل رفاندوم»^۳ در مورد انتقال بیشتر قدرت با اصلاح اساسنامه جوامع اروپایی ۱۹۷۲. (The Conservative Manifesto, 2010: 113-114).

رویکرد حزب کارگر^۴

هنگامی که هارولد مک‌میلان از حزب محافظه‌کار درخواست عضویت در جامعه اقتصادی اروپا^۵ را مطرح کرد، حزب کارگر به شدت از این تصمیم دولت محافظه‌کار

1. David Cameron
2. One Nation
3. Referendum Lock
4. Labour Party
5. European Economic Society (EEC)

انتقاد کرد. این عدم استقبال به درجه‌ای رسید که گروهی از اعضای حزب که موافق پیوستن به اروپا بودند از حزب استعفا دادند. حتی یکی از شعارهای این حزب در آن سال‌ها بحث خروج از جامعه اقتصادی اروپا بود. تحولات در عرصه‌های گوناگون تلنگری جدی به بدنه فکری و استراتژیست‌های حزب کارگر در سال‌های دهه ۱۹۹۰ به بعد زد. به طوری که آن‌ها از طرح خروج از جامعه اروپایی به سمت موافقت با ایفای نقش فعال در روند همگرایی اروپایی متمایل شدند. تونی بلر رهبر حزب کارگر در سال ۱۹۹۷ اوج این تغییر بود. با روی کار آمدن نئولیبرها^۱ در سال ۹۷ به صحنه سیاست در انگلیس شاهد تغییرات اساسی در ایدئولوژی آن نسبت به جامعه، سیاست و اقتصاد بودیم. تغییراتی که سیاست‌های خاص مارگارت تاچر، ناکامی‌های حزب کارگر در طول سه دهه پایانی قرن ۲۰ و شرایط جدید و متحول شده ناشی از جهانی‌شدن در تنظیم آن بی‌تأثیر نبود. مهم‌ترین تغییر مرتبط با بحث ما تغییر جهت‌گیری ایدئولوژیک حزب کارگر به کم‌رنگ‌شدن ملی‌کردن و ملی‌گرایی در سیاست داخلی و خارجی دولت بلر است (Shaw, 1998: 187).

رویکرد جدید حزب کارگر در حوزه سیاست خارجی اروپایی در مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۱۰ نیز بروز کرد. از نظر آن‌ها موجب افتخار است که انگلیس بار دیگر بازیگری برجسته در اروپا است. هنگامی که اتحادیه اروپایی قوی است، بریتانیا در دنیا قوی‌تر است و وقتی که انگلیس در اروپا رهبری می‌کند و دستور کار را برای تغییر تدوین می‌کند، موفق است. مقاومت عبوسانه و عقب‌نشینی ما را به چیزی نمی‌رساند (Chathamhouse, 2010). در حوزه سیاست‌های اروپایی نیز آن‌ها از حمایت از اصلاح بودجه اتحادیه اروپا، وعده به رفراندوم گذاشتن عضویت در یورو در آینده، علاقه‌مندی به گسترش بیشتر (شامل کرواسی، بالکان غربی و عضویت ترکیه)، تمرکز نقش سیاست خارجی اتحادیه اروپا بر حل منازعه و ارتقای امنیت و همچنین حمایت از ایجاد سپاه صلح اروپایی سخن می‌رانند (Labour Party Manifesto, 2010: 68).

رویکرد حزب لیبرال دموکرات^۲

این حزب اروپاگراترین حزب انگلیسی محسوب می‌شود. آن‌ها از ابتدا بر ضرورت ایفای نقش فعال لندن در پویش‌های وحدت‌گرایانه اروپایی تأکید داشتند. حزب مذکور دیدگاه چندان خوش بینانه‌ای نسبت به رابطه لندن-واشنگتن ندارد و انگلیس را در قالب قاره‌ای و اروپایی تعریف می‌کند. آن‌ها بر این باورند که همکاری اروپایی بهترین راه فراروی

1. Neo - Labour
2. Liberal Democrat

انگلیس برای قوی شدن، امن بودن و بانفوذ شدن در آینده است، چرا که نفوذ بریتانیا از طریق یک تعهد مثبت و قوی به حداکثر خواهد رسید. از نظر لیبرال دموکرات‌ها ارتقای رابطه با اروپا بهترین وسیله برای مدیریت آثار جهانی شدن است، ضمن این که آن‌ها از پیامدهای رابطه متملقانه با ایالات متحده آمریکا نگران هستند (Liberal Democrats Manifesto, 2010: 67) از نظر لیبرال دموکرات‌ها اتحادیه اروپا یک سازمان فراملی است. به عبارتی، بیش از یک دولت در پویش آن وارد هستند و اقتداری بالاتر از هر کدام از دولت‌ها دارد. به دیگر سخن آن‌ها رویکردی فراملی‌گرا و منطقه‌ای در قیاس با رویکرد بین‌الدول‌گرا و بین‌الملل‌گرای حزب محافظه‌کار برای سیاست خارجی انگلیس قائل هستند. بیانیه حزبی آن‌ها در جریان انتخابات سال ۲۰۱۰ به این صورت بود. "تعهد به برگزاری همه‌پرسی در مورد عضویت در منطقه یورو که جزء منافع بلند مدت انگلیس محسوب می‌شود، حمایت از اصلاح بودجه اتحادیه اروپا و طرفدار تداوم مشارکت انگلیس در حوزه سیاست‌گذاری و عدالت" (Liberal Democrats Manifesto, 2010: 66-7).

روابط انگلیس و اروپا در سال‌های ۱۹۶۲-۱۹۴۵، مقاومت عبوسانه در برابر ابتکارات همگرایانه

سیاست‌مداران هر کشوری تصویری خاص از نقش میهن‌شان در جهان سیاست دارند که هویت و مسیر سیاست خارجی آن کشور در ارتباط با دیگران را مشخص می‌کند. تصور سیاست‌مداران انگلیسی در روزهای پس از جنگ، از یک سو چهره با پرستیژ کشوری را نشان می‌داد که از دو جنگ جهانی سربلند و پیروز آمده بود و از سوی دیگر بر اساس نقش کشورشان در قرون هفده به بعد و سه قرن حضور در سطح سیاست جهانی ساخته شده بود. بریتانیا امپراطوری بزرگی داشت که آفتاب در سرزمین‌هایش غروب نمی‌کرد و نگین حلقه کشورهای مشترک‌المنافع در قرن بیستم بود. تاریخی که اثرات افیون‌گونه آن تا سال ۱۹۶۲ بر ذهن مردم و دولت‌مردان انگلیسی سنگینی می‌کرد. شکل‌دادن به نهادهای اروپایی برای کشوری مثل آلمان در جهت تغییر چهره خدشه‌دارش مناسب بود یا این که کشورهای کوچک بنلوکس^۱ شامل هلند، بلژیک و لوکزامبورگ مزایای زیادی را در انتظار خود می‌دیدند. اما برای انگلیسی‌ها ورود به روند نهادگرایی اروپایی با توجه به نقش جهانی گذشته‌شان چندان جذابیت نداشت. لذا مانع روان‌شناختی از موانع اصلی روابط انگلیس و اروپا از ابتدای آغاز روند همگرایی اروپا بوده است. روابط پر فراز و

1. Benelux

فرودی که انگلیس را ملقب به شریک ناسازگار^۱ یا سخت در اروپا کرده است. در حالی که وینستون چرچیل در نطق تاریخی سال ۱۹۴۶ خود در زوربخ از ایالات متحده اروپا سخن راند، اما کشورش از شکاک‌ترین کشورهای اروپایی نسبت به روند همگرایی اروپا بوده است. دلایلش می‌تواند سابقه تاریخی، سنتی، نهادی، استراتژیکی و ژئوپولیتیکی باشد (Churchil's Speech, 1946). چرچیل رهبر انگلیس در زمان جنگ جهانی دوم رئیس جنبش مقتدر اروپایی^۲ بود که نهادی تبلیغاتی در دوران جنگ محسوب می‌شد. او پیشنهاد ایجاد اتحادیه فرانسوی-بریتانیایی را مطرح کرد (Coxall and Robins, 1998: 116). به نظر می‌رسد اشتیاق چرچیل برای ادغام اروپایی بیشتر یک اصل اخلاقی بود تا اصلی معطوف به مشارکت انگلیس در آن فرایند. اگرچه چرچیل در مورد احیای مجدد نقش جهانی کشورش تردیدهای فراوانی داشت، اما او شرایط رو به افول بریتانیا را در حدی نمی‌دید که لزوماً به نقشی جدید در قالب منطقه‌گرایی اروپایی منجر شود (Coxall and Robins, 1998: 116). در شرایطی که رهبران اروپایی انتظار داشتند انگلیس یک نقش فعال و سازنده در طرح‌های همگرایی اروپایی داشته باشد، اما چرچیل با بیان این که: "ما با اروپا هستیم اما نه جزئی از آن، در ارتباطیم، اما نه همراه با آن، علاقه‌مندیم، اما نه شیفته آن، بنابراین نیت ادغام در یک نظام فدرالی اروپایی را نداریم" (winstonchurchill.org)، تصور اشتباه رهبران اروپاگرا در مورد انگلیس را هویدا کرد.

از پایان جنگ جهانی دوم انگلیس ایجاد شکلی از همکاری اروپایی در دو سطح را ضروری می‌دانست: همکاری بین دولت‌های قاره اروپا و همکاری بین انگلیس و این دولت‌ها. وزیر خارجه وقت انگلیس، بوین^۳ بر این عقیده بود که نیروی سوم یا اتحادیه غربی برای موازنه‌دهی در مقابل ابرقدرت‌ها ضروری است (Lee, 1996: 289). طرحی که در واقع برای همکاری‌های دفاعی و اقتصادی چارچوب‌بندی شده بود با قالب جامعه اقتصادی اروپایی تفاوت داشت چرا که اولویت اصلی بوین برای انگلیس، محافظت از منافع کشورش به عنوان یک قدرت جهانی بود. بوین و دیگر وزرای خارجه آن روزهای انگلیس چیزی ورای این سطح از اشتغال و تداخل با اروپائیان را بر نمی‌تافتند. در غیاب آلمان، فرانسه اصلی‌ترین رقیب انگلیس در اروپا بود. رویکرد فرانسه به آینده سیاست خارجی‌اش در فضای جنگ سرد کاملاً در نقطه مقابل انگلیس قرار داشت. آن‌ها به همکاری‌های نزدیک‌تر و در نهایت ادغام کشورهای اروپایی در حوزه سیاسی نظر داشتند. در حالی که انگلیس همگرایی سیاسی را گزینه محتمل به منجر شدن به

1. Awkward Partner
2. Authoritative European Movement
3. Bevin

جنگی عالمگیر دیگر می‌دانست. به دیگر سخن، خطر آلمان از نظر انگلیس کاملاً منتفی نشده بود. لذا انگلیس سعی بر آن داشت در مقابل خطر آلمان و شوروی رویکردی بین‌الملل‌گرایانه و بین‌الدول‌گرایانه را اتخاذ کند، در حالی که رویکرد مد نظر فرانسه بیشتر منطقه‌گرایانه و فراملی‌گرایانه بود. بنابراین انگلیس سعی در انتخاب رویکردی چندجانبه‌گرایانه برای شکست سازوکارهای ادغام‌گرایانه داشت. در نظر رهبران انگلیس، این کشور در صورتی به روندهای وحدت اروپایی وارد می‌شود که بتواند با شکل دادن به ساختارها، سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های آن، رهبری اروپا را به دست بگیرند و از این طریق، رقابت‌های منطقه‌ای با فرانسه و آلمان را به سود خود تغییر دهند. امری که با مقاومت آلمان، فرانسه، ایتالیا، هلند، بلژیک و لوکزامبورگ مواجه شد. فرانسه پس از ضربات اساسی که در قرن بیست از آلمان دریافت کرده بود اصلاً حاضر به پذیرش نقش انگلیس نبود. بر این اساس بود که فرانسه در سال ۱۹۲۹ جهت دفع خطر آلمان، پیمان بریان کلوگ^۱ مبنی بر عدم توسل به زور و ممنوعیت جنگ و در سال ۱۹۵۰ طرح شومان را ارائه داد (Holmes, 2001: 70). در مقابل، آلمان به رهبری کنراد ادنائر^۲ در آن مقطع ورود به اتحادیه‌ای دموکراتیک را فرصتی برای آشتی با فرانسه و ایده‌آلیسم اروپایی را جایگزین ناسیونالیسم و نظامی‌گری آلمانی می‌دانست. آدنائر بر آن نبود که اتحادیه‌ای تشکیل شود و انگلیس رهبر آن شود، هرچند از توازن بین انگلیس و فرانسه استقبال می‌کرد. از سوی دیگر حکومت ایتالیا در پی ترمیم رابطه‌اش با اروپاییان و تغییر چهره مخدوش ایتالیا ناشی از رژیم فاشیستی موسولینی^۳ بود. هلند، بلژیک و لوکزامبورگ هم درصدد دسترسی آزادانه‌تر به بازارهای مناسب آلمان و فرانسه بودند (Holmes, 2001: 73).

اما انگلیس در آن دوره هنوز نیمی از تجارت خود را با کشورهای مشترک‌المنافع انجام می‌داد و چندان تمایلی به محدود کردن استقلال ملی خود در چارچوب سازمان‌های قاره‌ای نداشت. لندن نه با دلمشغولی فرانسوی‌ها یعنی هراس از آلمان اشتراک داشت نه خدشه گذشته فاشیست بودن را. همچنین صنایع ذغال و فولاد محلی و رقابتی داخلی داشت که نیازی به ادغام اروپایی حس نمی‌کرد. انگلیسی‌ها نسبت به آینده و امکان ادغام اروپایی بدبین و شکاک بودند و هرگز تصور نمی‌کردند که طرح‌های اولیه همگرایی سنگ بنای یک ادغام واقعی را در دهه‌های بعدی تشکیل دهد.

1. Briand - Clauge
2. Conrad Adenauer
3. Mussolini

سیر زمانی و معاهده‌ای روند همگرایی اروپا در عرصه دفاعی امنیتی به پیمان دانکرک^۱ برمی‌گردد که در سال ۱۹۴۷ بین انگلیس و فرانسه بسته شد. دو کشور برای یک بازه زمانی پنجاه ساله در مورد هرگونه تجاوز یا تهدید به تجاوز از سوی آلمان با یکدیگر به تبادل نظر و اقدام مشترک متعهد شدند (مسائلی، ۱۳۷۸: ۱۴۶). اما سران فرانسه و انگلیس زود دریافتند که تهدید اصلی قاره سبز از ناحیه آلمان نیست، بلکه خطر عمده از ناحیه شوروی است. این تصور از تهدید باعث تبدیل پیمان دانکرک به پیمان بروکسل در مارس ۱۹۴۸ بین انگلیس، فرانسه، هلند، بلژیک و لوکزامبورگ شد. اگرچه جهت‌گیری ظاهری این پیمان هم سیاست توسعه‌طلبانه آلمان بود، اما در واقع مقابله با تهدید شوروی هدف مشترک کشورهای عضو بود. این واقعیت در قالب ماده پنج و سازوکار تعبیه‌شده در آن یعنی دفاع دسته‌جمعی متجلی می‌شد (Greenwood, 1992: 8). همزمان کمیته همکاری اقتصادی اروپایی برای مدیریت جریان انتقال کمک‌های اقتصادی طرح مارشال به اروپای غربی در حال شکل‌گیری بود. کمیته‌ای که بلافاصله با ایجاد سازمان همکاری اقتصادی اروپایی^۲ کارآمدتر شد. رویکرد همکاری‌های اقتصادی انگلیس و اروپا با تشکیل ناتو در سال ۱۹۴۹ وارد فاز دفاعی جدیدی شد. ناتو در سال ۱۹۴۹ با عضویت اعضای پیمان بروکسل، نروژ، دانمارک، ایسلند، ایتالیا و پرتغال از اروپا به همراه کانادا و آمریکا از قاره‌ای دیگر تشکیل شد، امری که مطابق میل انگلیس بود (Greenwood, 1992: 11). ممانعت از ادغام اروپایی با دامن زدن به چندجانبه‌گرایی آتلانتیکی و نه اروپایی در حوزه‌های دفاعی و اقتصادی، راهکار انگلیس برای فلج کردن روند همگرایی اروپایی بود. چرخش مذکور نشان‌دهنده تغییر جهت سیاست خارجی این کشور تحت رهبری بوین از ایده "نیروی اروپایی سوم"^۳ به توسعه روابط ویژه با آمریکا بود (Greenwood, 1992: 16).

چرچیل نیز که حزب کارگر را به محافظه‌کاری در قبال مسائل اروپایی پس از جنگ متهم می‌کرد، با رسیدن به نخست‌وزیری مجدد در ۱۹۵۱ دیدگاه متفاوتی با حزب کارگر نداشت. او اظهار داشت: هرگز فکر نمی‌کنم که بریتانیا و کشورهای مشترک‌المنافع باید به صورت انفرادی یا دسته‌جمعی در فدراسیون اروپا ادغام شوند (Lee, 1996: 29). چرچیل، سیاست خارجی انگلیس را در سه حلقه "رابطه ویژه با آمریکا، کشورهای مشترک‌المنافع و کشورهای اروپایی" تصور می‌کرد، لذا اعتقاد به ادغام اروپایی نداشت. رویکرد متضاد فرانسه از اوایل دهه ۵۰، با طرح‌هایی چون

1. Dunkerque Treaty
2. OEEC
3. European Third Force

شومان^۱، پلون^۲، جامعه اقتصادی اروپا و اوراتوم در جهت همگرایی و ادغام اروپایی آغاز شد. انگلیس با تماشای طرح‌ها و نیات فرانسه در دهه مذکور، علاوه بر تصور کمونیسم به‌عنوان دشمن، شکل‌گیری اروپای دموکراتیک را نیز در قالب رقیب یا حتی دشمنی جدید دید. همگرایی اروپایی برای لندن، دشمنی متفاوت از خطر فاشیسم، نازیسم و کمونیسم بود. بر این اساس انگلیس شروع به مقاومت عبوسانه در مقابل ابتکارات همگرایانه کرد. شخصیت فرانسوی برجسته حامی ایده‌های منطقه‌گرایانه، ادغام‌گرایانه و اروپاگرایانه، ژان مونه^۳ بود. او به بازار وسیع قاره‌ای اروپا فکر می‌کرد. به اعتقاد ژان مونه اقتصادهای اروپا باید مرحله به مرحله و بخش به بخش در هم ادغام شوند. اولین مرحله آن نیز ادغام بخش‌های ذغال و فولاد روهر آلمان و لرن فرانسه بود، چرا که از نظر مونه این ابتکار از ظهور مجدد ماشین جنگی آلمان جلوگیری می‌کرد (Holmes, 2001: 79).

طرح شومان اولین حرکت فرانسه در صفحه شطرنج اروپاگرایی با انگلیس بود. طرح شومان سازوکار نهادی بود که منابع ذغال و فولاد آلمان و فرانسه را تحت کنترل یک اقتدار فراملی اروپایی درمی‌آورد. این طرح در سال ۱۹۵۱ در پاریس به امضای فرانسه، آلمان، ایتالیا، هلند، بلژیک و لوکزامبورگ (سه کشور عضو بنلوکس) رسید. در پی آن جامعه ذغال‌سنگ و فولاد اروپایی به وجود آمد. انگلیسی‌ها آن را باشگاه بازیگران می‌دانستند که ارتباطی با بریتانیای پیروز جنگ جهانی دوم ندارد. همزمان دولت کارگری اتلی این جامعه را کاملاً غیردموکراتیک خواند (Coxall and Robins, 1998: 119).

با آشکار شدن ضعف‌های نظامی اروپای غربی، محاصره برلین در سال ۱۹۴۹ و بروز بحران شبه‌جزیره کره در اوایل دهه پنجاه، آرام آرام زمزمه‌هایی مبنی بر کاهش محدودیت‌های نظامی آلمان غربی شنیده می‌شد که در واقع انحراف از توافق‌نامه پوتسدام بود. آمریکا و انگلیس به این نتیجه رسیدند که ممانعت از تجهیز دوباره آلمان در سایه تهدید شوروی، بلوک غرب و اروپا را آسیب‌پذیرتر می‌کند. فرانسه از تجهیز مجدد آلمان در شکل ملی آن هراس داشت، از سوی دیگر نمی‌توانست در مقابل آمریکا، تهدید شوروی و منویات انگلیس چندان واکنشی عمل کند، بلکه ترجیح داد با طرح جدیدی، ابتکار عمل را یک بار دیگر در دست بگیرد. دومین حرکت فرانسه در صفحه شطرنج سیاست اروپایی در مقابل انگلیس طرح پلون بود. رنه پلون نخست وزیر وقت فرانسه در سال ۱۹۵۰ برای نخستین بار ایده جامعه دفاعی اروپا^۴ را داد، طرحی که

1. Schuman
 2. Plevin
 3. Jean Monnet
 4. European Defence Community

پیشنهاد تشکیل ارتش اروپایی را در خود داشت. براساس آن ارتش‌های ملی به‌علاوه ارتش آلمان غربی در یک ارتش مشترک اروپایی جمع می‌شوند. لذا معمای تسلیح مجدد آلمان در قالب طرح پلون حل شد. دولت انگلیس در ماه نوامبر ۱۹۵۰ اعلام کرد از آنجا که در این طرح مسئله انتقال حاکمیت ملی به یک نهاد فراملی گنجانده شده است، این کشور به ارتش اروپایی نخواهد پیوست (پیلتن، ۱۳۸۴). این در حالی بود که فرانسه، آلمان، ایتالیا، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ اعضای آن به‌شمار می‌رفتند. پس از مخالفت انگلیس با جامعه دفاعی اروپایی، آنتونی اِدِن و بوین ایده اتحادیه اروپای غربی^۱ را مطرح کردند. این اتحادیه شامل انگلیس، فرانسه، آلمان، بلژیک، هلند، لوکزامبورگ و ایتالیا می‌شد. هدف آن ایجاد یک نظام امنیتی اروپایی بود. این اتحادیه باعث ورود آلمان به سازوکارهای دفاعی-امنیتی اروپا شد (Camps, 1967: 73). در واقع طرح اتحاد اروپای غربی گسترش و پردازش پیمان بروکسل در نسخه‌ای جدید بود که به‌عنوان زمینه‌ای برای پذیرش آلمان غربی به ناتو و همچنین حفظ حاکمیت و استقلال کشورها بر نیروهای نظامی و ارتش‌شان بود که در طرح جامعه دفاعی اروپایی پلون شاید اتفاق می‌افتاد. لذا اتحادیه اروپای غربی موفقیت مهمی به موازات خط مشی سنتی انگلیس در رقابت با فرانسه و روند همگرایی اروپایی محسوب می‌شود. در حد فاصل ناکام ماندن طرح دفاع اروپایی تا انعقاد پیمان رم^۲، انگلیس تحت تأثیر شکست طرح دفاع اروپایی تصور گسست در سطح همگرایی اروپایی را داشت. در حالی که عملکرد جامعه ذغال و فولاد اروپایی نوید ادامه روند همگرایی را می‌داد، شش وزیر خارجه کشورهای عضو جامعه ذغال و فولاد در مسینای ایتالیا برای بررسی طرح بازار مشترک که از سوی کشورهای بنلوکس تقدیم شده بود جمع شدند، کمیته‌ای به ریاست وزیر خارجه بلژیک، پل هانری اسپاک^۳ برای بررسی امکان عملیاتی کردن طرح، تشکیل شد که گزارش آن مورد تأیید وزرای شش گانه خارجه قرار گرفت.

انگلیس در سال ۱۹۵۴ عضو وابسته^۴ طرح شومان شد، کنفرانس مسینا در سال ۱۹۵۵ از این کشور برای الحاق به جامعه اقتصادی دعوت کرد. آنتونی اِدِن^۵ نیز نمایندگانی را به آنجا فرستاد، که عمدتاً تاجر و بازرگان بودند بدون این که مقام سیاسی بلندمرتبه‌ای آن‌ها را همراهی کند. در پایان مقامات انگلیسی بدون توجه به علایق تجار و بازرگانان جزیره به این نتیجه رسیدند که پیوستن به این اتحادیه و جامعه در مقایسه

1. Western European Union
2. Rome Treaty
3. Paul Henry Spak
4. Associate Member
5. Anthony Eden

با اولویت‌هایی چون جامعه کشورهای مشترک‌المنافع و رابطه ویژه با آمریکا ناچیز است. در جریان فرستادن هیئت اعزامی به کنفرانس مذکور نمایندگان انگلیس پیشنهادهایی مبنی بر ایجاد منطقه آزاد تجاری را ارائه دادند که از سوی اعضای کمیته رد شد. اشتباه محاسباتی انگلیس در نشستی صورت گرفت که منجر به امضای معاهده رم در سال ۱۹۵۷ شد. معاهده‌ای که از خلال آن دو نهاد اروپایی یعنی جامعه اقتصادی اروپایی^۱ و جامعه انرژی اتمی اروپا^۲ پا به عرصه وجود گذاشت (Camps, 1967: 75). این سومین حرکت عمده فرانسه در صحنه شطرنج اروپایی در مقابل انگلیس بود. حرکتی که انگلیس در مقابل آن سازوکار افتا^۳ را در سال ۱۹۵۹ تشکیل داد. افتا همان جامعه تجارت آزاد اروپایی بود که انگلیس به همراه اتریش، سوئیس، پرتغال، نروژ، سوئد و دانمارک آن را تشکیل دادند (اسکندریان، ۱۳۸۲: ۲۳). در این مرحله از ادغام اروپایی، انگلیس کار چندانی از پیش نبرد. اصول همگرایی و ادغام به خوبی در معاهده رم تعبیه شده بود. انگلیس به اعتقاد بسیاری از مورخان سیاسی بزرگ‌ترین اشتباه تاکتیکی را در مسیر ایجاد اروپایی که مطابق استراتژی‌هایش بود مرتکب شد (George, 1991: 42). سیاست‌مداران جزیره محاسبه دقیق و منطبق با واقعیت در خصوص قدرت کشورشان و همچنین آینده همگرایی اروپایی انجام نداده بودند و همچون هم‌قطاران خویش در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در پی ایفای نقش جهانی بودند. تنها مک‌میلان در سال‌های بعد دریافت که چگونه انگلیسی‌ها در مقابل نسخه اروپایی فرانسه مات شده‌اند.

انگلیس و اروپا (۱۹۷۹-۱۹۶۲)، در جستجوی نقشی تازه

در ابتدای این بخش به ذکر عواملی می‌پردازیم که انگلیس در ابتدا حاضر به عضویت در جامعه اقتصادی اروپا نشد. تأثیر روان‌شناسانه‌ای که تجربه جنگ بین ۱۹۴۵-۱۹۳۹ بر ذهن انگلیسی‌ها گذاشته بود از دلایل مهم تردید لندن در پیوستن به جامعه اقتصادی اروپا بود، جنگی که اتحاد در داخل و پرستیژ در خارج را به آن‌ها تزریق کرده بود. وضعیت روانی که انگلیسی‌ها را بیش از هر زمان دیگر در تاریخ ملی‌گرا نمود و به طور طبیعی نسبت به همگرایی و ادغام که مستلزم واگذاری بخشی از حاکمیت ملی و استقلال است مقاومت به وجود آورد. برای آن‌ها هضم این مسئله بسیار دشوار بود که امپراطوری بریتانیا با نقشی جهانی در حال از دست دادن نقش قدیم و به عهده گرفتن نقشی جدید با مضمحل شدن در یک قاره باشد. در آن هنگام تشخیص این مسئله که واقعاً چه اتفاقی بر سر اقتصاد بریتانیا آمده است یا این‌که وضعیت اقتصاد این کشور به

1. European Economic Community (EEC)
2. Euratom
3. European Free Trade Agreement (EFTA)

چه صورت است، بسیار مشکل به نظر می‌رسید. در اوایل دهه ۵۰ تولید ناخالص ملی انگلیس دو برابر آلمان غربی و سه برابر فرانسه بود و در مجموع تولیدات صنعتی انگلیس بیش از مجموع دو کشور آلمان و فرانسه بود (George, 1991: 45). در وهله بعد در آن موقع بحث امپراطوری ایده‌ای قوی در اذهان سیاستمداران انگلیسی بود. برای نمونه در حوزه اقتصاد تنها یک سوم تجارت انگلیس با کشورهای اروپایی بود و دوسوم بقیه با سایر مناطق دنیا انجام می‌گرفت. لذا ورود به جامعه اقتصادی اروپا محدودیت‌های زیادی را بر قدرت مانور انگلیس در این حوزه مهم بار می‌کرد.

بین سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۲ عضویت در اتحادیه اروپا به سرعت به عنوان مسئله اصلی سیاست خارجی انگلیس درآمد. در آن مقطع پیوستن یا نپیوستن انگلیس به جامعه اقتصادی اروپا، نخبگان سیاسی و احزاب این جزیره را به دو اردوگاه موافق و مخالف تقسیم نموده بود. قطب‌گرایی مذکور صرفاً به عرصه سیاسی محدود نماند و به عرصه اقتصادی هم کشیده شد. تجار، بازرگانان و سرمایه‌داران به مزایای بازار مشترک فکر می‌کردند و از پیوستن به آن حمایت می‌نمودند. اما در مقابل جامعه کشاورزان انگلیس، جامعه اقتصادی اروپا را باشگاه سرمایه‌داری لقب داد و مخالف پیوستن بودند. در حوزه مطبوعات، گاردین^۱ و اکونومیست^۲ از الحاق به جامعه اروپا حمایت می‌کردند و در برابر آن‌ها اکسپرس^۳ مخالف جامعه اقتصادی اروپا بود (Frankel, 1975: 196).

حوادث تلخ کانال سوئز برای انگلیس در مقطعی بسیار کوتاه گروهی اندک از نخبگان سیاسی این کشور را به این نتیجه رساند که آینده انگلیس در اروپا رقم خواهد خورد، در نتیجه انگلیس نباید نسبت به روندی که در این قاره شروع شده بی‌تفاوت بماند. اما این نگاه جدید به واسطه سفر مک‌میلان به برمودا برای دیدار با آیزنهاور و ترمیم روابط بین لندن و واشنگتن ناپدید شد، اگرچه از زمان آیزنهاور ایالات متحده از بریتانیا درخواست پیوستن به روند وحدت اروپایی را داشت (Black, 2000).

جالب این که در سال‌های بعد تجارت انگلیس با شش کشور جامعه اقتصادی اروپا از کشورهای افتا بیشتر شد. مک‌میلان با ایجاد افتا در پی آن بود که از آن به عنوان اهرمی برای فشار به اعضای جامعه اقتصادی اروپا جهت انجام تجارت با انگلیس استفاده کند، امری که به شدت از سوی آمریکا مورد اعتراض قرار گرفت. آمریکا این عمل لندن را با توجه به فضای کلان امنیتی-سیاسی حاکم بر اروپا در چارچوب جنگ سرد در واقع اقدامی که باعث تقسیم اروپا به دو جبهه تجاری شده است می‌دید.

1. Guardian
2. Economist
3. Express

در دهه ۱۹۶۰ وضعیت برای انگلیس بسیار سخت و غم‌انگیز شد. در دهه مذکور تجارتش با کشورهای مشترک‌المنافع شروع به کاهش کرد، روند استعمارزدایی، امپراطوری بریتانیا را به غروب نهایی نزدیک‌تر کرد و تفکر استراتژیک مک‌میلان مبنی بر ایفای نقش میانجی و واسطه بین رهبران واشنگتن-مسکو تقریباً به پایان آمد. به گونه‌ای که آخرین مورد واقعی مشورت در سطح بالا بین بریتانیا و ایالات متحده در مورد یک مسئله عمده شرق-غرب، بحران موشکی ۱۹۶۲ کوبا بود. پس از آن خط ارتباطی «خط سرخ»^۱ جایگزین سفارت انگلیس در مسکو شد (Frankel, 1975: 199). لوید^۲ وزیر خارجه انگلیس در این هنگام به مک‌میلان توصیه کرد: آمریکایی‌ها بیشتر و بیشتر به گروه شش (جامعه اقتصادی اروپا) به عنوان گروهی که مجبور به مشورت با آن‌ها هستند فکر می‌کنند. او از بد رفتاری آمریکایی‌ها در جریان کانال سوئز شکایت کرد و از رهبران انگلیسی خواست که آینده کشور را در اروپا پی‌گیری کنند و به دنبال ایجاد یک قدرت اتمی اروپایی باشند (Black, 2000).

در سال ۱۹۶۲ هارولد مک‌میلان در یک خطابه که رادیوی ملی انگلیس آن را پخش نمود، از نیت درخواست عضویت در اتحادیه اروپایی خبر داد. این تغییر بسیار بزرگ در سیاست خارجی انگلیس به شدت مورد انتقاد حزب کارگر قرار گرفت. اگرچه در ادامه نخست وزیر حزب کارگر یعنی هارولد ویلسون هم مشابه مک‌میلان رفتار کرد. یکی از زمینه‌های تصمیم مک‌میلان برای عضویت این بود که راهکارهایی چون افتا کارآمد نبودند. انگلیسی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که اقتصادشان توان رقابت با جامعه اقتصادی اروپا را ندارد. برای نمونه صادرات انگلیس بین سال‌های ۶۳-۱۹۵۳ زیر ۴۰٪ رشد داشت، در حالی که میانگین رشد صادرات شش کشور عضو جامعه اقتصادی اروپا در مدت مشابه حدود ۱۴۰٪ رشد را نشان می‌داد. از طرف دیگر در دهه ۱۹۵۰، تجارت انگلیس با کشورهای مشترک‌المنافع تنها ۲۹٪ رشد پیدا کرد، از ۱/۲۴ میلیارد پوند به ۱/۶ میلیارد پوند رسید. در حالی که همزمان تجارت انگلیس با کشورهای جامعه اقتصادی اروپا ۲۳۰٪ رشد یافت یعنی از ۴۶۳ میلیون پوند به ۱/۵۳ میلیارد پوند افزایش پیدا کرده بود (Adelman, 1994: 15). لذا لندن تشخیص داد که عضویت در جامعه اقتصادی اروپا اجتناب‌ناپذیر است، چرا که کشورهای مشترک‌المنافع مثل سابق دیگر چندان مزیت محسوب نمی‌شدند. از سوی دیگر افتا نیز توان مقابله با جامعه اقتصادی اروپا را نداشت، چون حجم و اندازه اقتصاد بریتانیا بسیار فراتر از کشورهای عضو افتا بود

1. Hot Line
2. Selwyn Lloyd

به طوری که تجارت انگلیس با اعضای جامعه اقتصادی اروپا به مراتب افزون تر از متحدانش در افتا بود.

لندن با نمودی جدید از یک رقیب یا دشمن تاریخی و کهن مواجه می شد. این نمود جدید دیگر از جنس ناپلئون، نازیسم، فاشیسم و مبارزه دیکتاتوری و دموکراسی در اروپا نبود بلکه از جنس یک سازمان دموکراتیک و مردمی بر اساس عضویت داوطلبانه در آن سوی آبها بود. خطر شوروی، حمایت آمریکا ابرقدرت جهانی از همگرایی اروپایی و افول قدرت بریتانیا در عرصه های گوناگون این کشور را در وضعیت بسیار سخت و معماگونه ای قرار داد. انگلیسی ها از عضویت در اروپا و تبعات آن برای استقلال، حاکمیت ملی و هویت ملی شان هراس داشتند. روی کار آمدن دوگل^۱ در فرانسه و نقش بی بدیل او در جامعه اقتصادی اروپا وضعیت را برای انگلیس بغرنج تر کرد. او سیاستمداری ملی گرا و مستقل بود که از جامعه اقتصادی اروپا به بهترین نحو و بدون این که تأثیر منفی چندانی بر استقلال و حاکمیت ملی این کشور بگذارد برای ارتقای منافع و جایگاه کشورش استفاده کرد. امری که حسادت و نگرانی انگلیس را برانگیخت. این امر سیاستمداران لندن را به این فکر انداخت که جامعه اقتصادی اروپا می تواند باعث افزایش ثروت ملی، انسجام اجتماعی و بهبود جایگاه کشورشان در عرصه بین المللی شود، بدون این که حاکمیت و استقلال شان را آن گونه که تصور می کردند به خطر بیندازد (Reynolds, 2000: 125).

در دهه ۱۹۶۰ آلمان و فرانسه بیش از آن که در خط همگرایی و ادغام اروپایی حرکت کنند در خط منافع ملی شان گام برمی داشتند. نکته ای که مطابق میل انگلیس بود، سیاست های ملی گرایانه ژنرال دوگل و ویلی برانت^۲ صدراعظم آلمان روند ادغام اروپایی را با مشکل مواجه کرده بود. به عنوان نمونه دوگل در سال ۱۹۶۶ بسیاری از تصمیمات در حوزه سیاست کشاورزی مشترک^۳ را در جامعه اقتصادی اروپا وتو کرد. این تغییر علامت خوبی به انگلیس داد که می توان با ورود به نهاد مزبور از منافع اقتصادی وسیع تر و مزایای بهتر آن موجودیت استفاده کرد بدون این که در حوزه سیاسی مجبور به دادن امتیازات حاکمیتی و ملی شود. مسئله ای که با ملحوظ داشتن حق ملی کشورها برای اتخاذ تصمیمات به شکل اتفاق آرا در پذیرش موافقت نامه ها در "توافق نامه لوکزامبورگ" در سال ۱۹۶۶ تأیید شد (Reynolds, 2000: 131). لذا در جولای ۱۹۶۱ کابینه مک میلان درخواست عضویت انگلیس در جامعه اقتصادی را ارائه نمود. در سالی

1. De Gaulle
2. Willy Brandt
3. Common Agricultural Policy

که برای اولین بار صادرات انگلیس به اروپا بیشتر از صادرات این کشور به کشورهای مشترک‌المنافع شد. مقاومت‌های داخلی از سوی حزب کارگر، نگرانی از منافع کشاورزان انگلیس، منافع کشورهای مشترک‌المنافع و منافع اعضای افتا به همراه مخالفت ژنرال دوگل از جمله مشکلاتی بودند که مک میلان در آن موقع با آن دست‌وپنجه نرم می‌کرد. در کنار این عوامل ترس انگلیس از تبعات عضویت و محدودیت‌های احتمالی بر روی رابطه ویژه با آمریکا نیز مشهود بود. مقامات کشورهای مشترک‌المنافع مثل کانادا، استرالیا، نیوزیلند از به خطر افتادن منافع‌شان در صورت پیوستن انگلیس به جامعه اقتصادی اروپا به شدت نگران بودند. در داخل انگلیس حزب کارگر پیوستن به نهاد مزبور را پایان هزار سال تاریخ می‌دانست (Mangold, 2001: 89). رویکرد دوگل به انگلیس ترکیبی از عشق و تنفر بود، تنفر از روابط نزدیک و ویژه انگلیس و آمریکا به عنوان محور انگلوساکسون و عشق به اینکه فرانسه قدرت مسلط در جامعه اقتصادی اروپا است. مک‌میلان برای غلبه بر این تنفر، پیشنهاد همکاری و ائتلاف اتمی بین فرانسه و انگلیس را داد، اما با توجه به همکاری‌های نزدیک لندن-واشنگتن در این حوزه کارگر نیفتاد.

در آن زمان دوگل جنگ استعماری در الجزایر را پایان داده بود و حزیش در انتخابات عمومی فرانسه به شکل قابل‌توجهی برنده شده بود و لذا از موقعیت خوبی برخلاف مک‌میلان برخوردار بود. دوگل به بهانه موافقت‌نامه ناسائو بین آمریکا و انگلیس درخواست لندن را وتو کرد. مک‌میلان برای حفظ موقعیت بریتانیا در شرایطی که عضویت‌اش در جامعه اقتصادی اروپا نامعلوم بود به بازدارندگی اتمی نیاز داشت. از سوی دیگر لندن می‌دانست برای ورود به نهادهای اروپایی، دوگل از قرارداد اتمی ناسائو که براساس آن انگلیس از آمریکا موشک‌های پولاریس دریافت کرد ناخرسند است. دوگل بر این باور بود که هدف انگلیس از ورود به معادلات اروپایی کاستن از نقش و نفوذ فرانسه است. هم‌زمان لندن وتوی دوگل را تاکتیک فرانسه برای حاشیه‌ای کردن نقش انگلیس در معادلات اروپا می‌دانست. از سوی دیگر ژنرال دوگل از اتلاننتیک‌گرایی انگلیسی‌ها چندان دل خوشی نداشت، او درخواست لندن را اصیل و واقعی تلقی نکرد و گفت: بافت ماهیت، ساختار و اقتصاد انگلیس به شکل عمیقی متفاوت از دیگر دولت‌های قاره است. او از ظهور جامعه عظیم اتلاننتیکی تحت رهبری و سیادت آمریکا خبر می‌داد که در آستانه بلعیدن جامعه اروپایی است (Mangold, 2001: 93). این مسئله مخصوصاً پس از خروج فرانسه از بخش نظامی ناتو در سال ۱۹۶۶ و آمریکاستیزی دوگل، تشدید پیدا

کرد. پس از خروج فرانسه از ناتو، انگلیس براساس ابتکار وزیر دفاعش دنیس هیلی^۱، به همراه ده دولت اروپایی عضو ناتو در ۱۳ نوامبر ۱۹۶۸ تصمیم گرفتند یک گروه اروپایی موسوم به یوروگروپ^۲ در دورن اتحاد آتلانتیک به وجود آورند (رحمانی و والی پور، ۱۳۸۳: ۱۳۲). یوروگروپ براساس عمل‌گرایی انگلیسی تشکیل شده بود و شخصیت حقوقی نداشت. هدف عمده انگلیس از این ابتکار، سپردن مسئولیت بیشتر در ناتو به کشورهای اروپایی بود. در این راستا کشورهای یوروگروپ دو اولویت اصلی داشتند. ۱. اتخاذ موضع واحد و مشترک در خصوص سیاست‌های دفاعی-امنیتی، ۲. پاسخ دادن به آمریکایی‌ها که خواستار مشارکت بیشتر اروپایی‌ها در زمینه‌های دفاعی- نظامی بودند. این ابتکار نیز اصلاً به مذاق دوگل خوش نیامد، او ورود انگلیس به اروپا را به دو شکل تحدید نفوذ فرانسه در جامعه اقتصادی اروپا تلقی می‌کرد. از یک سو انگلیس می‌توانست اعمال نفوذ آمریکا را در امور اروپا تسهیل کند و لذا دوگل انگلیس را اسب تروای آمریکا می‌دانست. در این خصوص دوگل از طرح حمایت آمریکا از لندن در خصوص تأمین سلاح‌های اتمی پولاریس نگران بود، مسئله‌ای که از یک طرف فرانسه را در رقابت با رقیب اروپایی‌اش در حوزه بازدارندگی اتمی عقب‌نگه می‌داشت و از طرف دیگر از تداوم وابستگی انگلیس به آمریکا حکایت می‌کرد. از سوی دیگر فرانسوی‌ها از این هراس داشتند که انگلیس با اعضای جامعه اقتصادی اروپا رفتاری مشابه آنچه با کشورهای مشترک‌المنافع دارد خواهد داشت، امری که فلسفه و کارکرد جامعه اقتصادی اروپا و اهداف فرانسه را به شدت تحت‌الشعاع قرار می‌داد (Sandres, 1989: 101).

وتوی دوگل بر درخواست عضویت انگلیس در کنار افول قدرت بریتانیا، افول رابطه با کشورهای مشترک‌المنافع و بهبود رابطه آمریکا و شوروی که باعث کم‌رنگ شدن نقش دیپلماتیک لندن، به تعبیر مک‌میلان پل بین مسکو-واشنگتن، شد؛ روزهای نامطلوبی را برای دولتمردان انگلیس در آن برهه از قرن بیستم رقم زد. به نوعی همه درها در حال بسته شدن به روی انگلیس بودند. اما این تنگنا باعث نشد انگلیس برای بار دوم درخواست عضویت در جامعه اروپا نکند. لذا پس از فوت گیتسکل^۳ رهبر حزب کارگر که به شدت مخالف پیوستن کشورش به روند ادغام اروپایی بود، لندن برای بار دوم در زمان هارولد ویلسون^۴ رهبر جدید حزب کارگر در سال ۱۹۶۶ تقاضای عضویت در جامعه را کرد. اما مجدداً بنا به دلایل قبلی و دلایل جدید مورد موافقت دوگل قرار

1. Dennis Hilly
2. Eurogroup
3. Gaitskell
4. Harold Willson

نگرفت. شرایطی چون تداوم عملکرد نامطلوب اقتصادی انگلیس، تأثیر مسئله رودزیا بر کشورهای مشترک‌المنافع و فشارهای برآمده از مسأله کانال سوئز عوامل اصلی تمایل دوباره لندن به اروپا بود. اما سماجت لندن برای نقشی جدید غیر از امپراطوری مانع از آن شد که بریتانیا گزینه جامعه اقتصادی اروپا را از روی میز بردارد. استعفای دوگل در سال ۱۹۶۹، شکست پیشنهاد تغییر قانون اساسی دوگل در همه‌پرسی و در نهایت فوت او موانع سلبی را از سر راه انگلیس برای ورود به اروپا برداشت. به تعبیر فرانکل، تقارن دوره زمامداری جرج پمپیدو^۱ جانشین دوگل و ادوارد هیث تنها مرد اروپاگرای آن روز بریتانیا، چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای برای ورود بدون مانع انگلیس در جامعه اقتصادی اروپا مهیا نمود (Frankel, 1975: 109). گفتگوی دو جانبه جایگزین فضای ابرآلود روابط لندن-پاریس شد. پمپیدو دیدگاه مثبتی نسبت به حضور انگلیس در جامعه اقتصادی اروپا داشت، ادوارد هیث نیز از شوق فراوانی برای اروپایی کردن انگلیس برخوردار بود. پمپیدو، انگلیس را متحدی در مقابل قدرت در حال ظهور آلمان در جهت موازنه‌بخشی تلقی می‌کرد. همچنین اجرای سیاست مشترک کشاورزی، امری بسیار پرهزینه برای اروپا به حساب می‌آمد که حضور انگلیس برای تقبل بخشی از آن به تبع کاهش فشاری که از سوی کشورهای کوچک‌تر عضو جامعه اقتصادی اروپا به فرانسه وارد می‌شد، کمک بزرگی در روند وحدت اروپایی قلمداد می‌شد (Mangold, 2001:83). سیاست مشترک کشاورزی بخشی از معاهده رم ۱۹۵۷ بود که بنیان‌های شکل‌گیری جامعه اقتصادی اروپا را بنا نهاد. این سیاست در زمانی که انگلیس در سال ۱۹۷۳ به جامعه اقتصادی اروپا پیوست در حدود ۹۰٪ از بودجه این جامعه را به خود اختصاص می‌داد. هر چند این میزان در طی زمان کاهش پیدا کرده و اکنون به نصف رسیده است ولی انتقاد انگلیس حتی در حال حاضر اینست که نیمی از بودجه به کمتر از ۵ درصد نیروی کار اروپا اختصاص می‌یابد. از نظر لندن سوبسیدهای داده شده به بخش کشاورزی، تجارت جهانی را تضعیف کرده است. از سوی دیگر یکی از دلایل اصرار بریتانیا برای اصلاح سیاست مشترک کشاورزی آن است که بیشترین سود را آلمان ۱۴٪، فرانسه ۲۲٪، اسپانیا ۱۵٪ و ایتالیا ۱۴٪ دریافت می‌کنند (کاردان، ۱۳۸۶: ۲۲۲). اهداف عمده سیاست کشاورزی مشترک شامل مواردی چون افزایش تولیدات کشاورزی با ترویج پیشرفت تکنولوژیک و توسعه منطقی تولید کشاورزی، تضمین معیار عادلانه‌ای از زندگی برای جامعه کشاورزی، ثبات بخشی به بازارها، تضمین عرضه محصولات کشاورزی و تضمین بهایی منطقی برای محصولات کشاورزی می‌شود (کاردان، ۱۳۸۶: ۲۲۳). در

1. George Pompidou

هر صورت انگلیس در اول ژانویه ۱۹۷۳ در دوره ادوارد هیث به عضویت جامعه اقتصادی اروپا در آمد، در حالی که در سطح نخبگان سیاسی ۱۱ روز شادمانی و جشن به میمنت ورود به اروپا گرفته شد، اما برای مردم بریتانیا ادغام در اروپا در بهترین صورت یک ضرورت بود و نه یک ایده آل.

اولویت ادوارد هیث در رابطه با اروپا، مستحکم‌تر کردن جایگاه کشورش در نهادهای اروپایی در آغاز راه بود. او داخل شدن با چراغ خاموش را بهتر از خطاب قراردادن مشکلات آن هم در ابتدای مسیر همگرایی با اروپاییان می‌دانست. هیث حل اختلافات با اروپاییان را به مرحله بعد از داخل شدن در جامعه اقتصادی اروپا موکول کرده بود. مسئله عمده‌ای که برای او چالش برانگیز بود سهم انگلیس از بودجه جامعه اقتصادی اروپا بود. هر چند او با این مهم بسیار آرام و بدون جنجال آفرینی برخورد کرد، اما اقتصاد بریتانیا که در بحران قرار گرفته بود فشارهای زیادی را به هیث وارد کرد. سیاست مشترک کشاورزی باعث افزایش قیمت مواد غذایی در این کشور شده بود، حمایت از محصولات شکر هند غربی و تولیدات لبنی زلاندنو و سهم بودجه انگلیس به اروپا هر کدام برای هیث مشکلاتی بس بزرگ به وجود آوردند (Young, 1997: 191).

پس از او، هارولد ویلسون در سال ۱۹۷۴ از حزب کارگر به قدرت رسید. او مذاکره مجدد با اروپاییان در خصوص بودجه پرداختی کشورش به جامعه اقتصادی اروپا، تقاضای انعطاف بیشتر اتحادیه پولی، تأکید بیشتر روی توسعه منطقه‌ای و روابط مطلوب‌تر با کشورهای جهان سوم عضو مشترک‌المنافع را در سرلوحه برنامه‌هایش قرار داد. ویلسون در سال ۱۹۷۵ ادامه عضویت در جامعه اقتصادی اروپا را به همه‌پرسی گذاشت که با ۶۴٪ آرا به نفع تداوم حضور در جامعه مذکور تصویب شد (King, 1997: 33). این رفراندوم اعتماد به نفس قابل ملاحظه‌ای به جیمز کالاهان^۱ (۱۹۷۶-۱۹۷۹) برای پیمودن ادامه مسیر با اروپاییان داد. کالاهان سه هدف عمده را در سطح جامعه اقتصادی اروپایی دنبال می‌کرد: الف) حفظ سطح کنونی حاکمیت ملی و جلوگیری از افزایش قدرت نهادهای اروپایی در بروکسل و پارلمان اروپایی، ب) اصرار بر این که دولت‌ها باید سیاست‌های اقتصادی‌شان را خودشان آزادانه دنبال کنند، ج) اصلاح بیشتر در بودجه جامعه اقتصادی اروپایی (Thompson, 1998: 119). در دوره کالاهان انگلیس ایده گسترش جنوبی جامعه اقتصادی اروپایی به سمت یونان، اسپانیا و پرتغال را حمایت می‌کرد، به این امید که از پدید آمدن تمرکز در جامعه اقتصادی اروپا ممانعت و هرگونه حرکت تمرکزگرایانه از سوی محور بن-پاریس را با مشکل مواجه کند. در این صورت

1. James Callaghan

سرعت همگرایی در اروپا کاهش می‌یافت و این امر در کنار افزایش اعضا و گسترش جامعه اقتصادی اروپا به لندن در حفظ استقلال ملی و سیاست خارجی کمک شایانی می‌کرد. به هر حال کالاهان و ویلسون مثل هیث اروپاگرا نبودند و بیشتر تمایل به رابطه با آمریکا داشتند. نخست‌وزیران انگلیس هر کدام به تبع شرایط، به اندازه فرصت‌هایی که جامعه اروپایی در اختیارشان قرار می‌داد، با چالش‌ها و دشواری‌هایی نیز مواجه می‌شدند. اما هرکدام به شیوه‌ای مختص به خود با چالش‌ها روبرو می‌شد، اختصاصی‌ترین نحوه رودررویی با مشکلات به خانم مارگارت تاچر (۱۹۷۹-۱۹۹۰) برمی‌گردد.

رابطه انگلیس با اروپا (۱۹۹۷-۱۹۷۹) شریک ناسازگار، شبه جدایی

دوره زمامداری خانم تاچر پرحادثه‌ترین و چالش‌برانگیزترین برهه روابط لندن با قاره اروپا بود. او شخصیتی تندخو و خشن داشت. همچنین بسیار رک و صریح صحبت می‌کرد. از سوی دیگر اعتقاد به نئولیبرالیسم و علاقه شدید به رابطه با آمریکا موجبات دوری او از جامعه اقتصادی اروپا را فراهم آورد. نئولیبرالیسم که اصولی چون کاهش هزینه‌های عمومی، کاهش نقش دولت، خصوصی‌سازی، مالی‌سازی دارد، با مدل اجتماعی بازار در آلمان و فرانسه چندان سازگار نبود. روابط شخصی بسیار دوستانه تاچر و ریگان در چارچوب ایدئولوژی راست نو‌گزینه دیگری را در رابطه ویژه با آمریکا برای لندن توصیه می‌کرد. تاچر دو هدف عمده را در جامعه اقتصادی اروپا دنبال می‌کرد: ۱. کاهش بودجه، ۲. حفظ حاکمیت ملی. اهدافی که از عناصر مهم ایدئولوژی حزب محافظه‌کار انگلیس محسوب می‌شوند (Thompson, 1998: 125). وی در راستای کاهش بودجه در جریان اجلاس فونتن بلو^۱ در سال ۱۹۸۴ موفقیتی نسبی به دست آورد. برجسته‌ترین نقطه مشترک بین تاچر و دیگر رهبران اروپایی بازار واحد^۲ بود که در واقع منافع مشترک همه اعضای جامعه اقتصادی اروپایی را تأمین می‌کرد. از آنجا که رهبران فرانسه و آلمان نگاهی بیشتر نهادگرایانه در جهت تعمیق روند همگرایی اروپایی داشتند، خانم تاچر آرام آرام نسبت به این تنها نقطه مشترک هم حساسیت پیدا کرد. تاچر تمایلات دیوان‌سالاری و نهادگرایانه فرانسه و آلمان را مخل سازوکار واقعی بازار و تهدیدی علیه حاکمیت ملی انگلیس می‌دانست (Kavanagh, 1997: 168). تاچر هم‌عصر میتران^۳ رئیس‌جمهور فرانسه و هلموت کهل^۱ صدراعظم آلمان بود. هلموت کهل

1. Fontainebleau Summit
2. Single Market
3. Francois Mitterrand

همچون سلف خویش آدنائر اروپاگرایی را جاده‌ای امنیت‌ساز و ثروت‌آفرین برای آلمان تصور می‌کرد که کشور را از افتادن در مسیر ماجراجویی‌های نظامی‌گرایانه و ملی‌گرایی افراطی باز می‌دارد و ثروت، آزادی و صلح را برای آلمان غربی به ارمغان می‌آورد. میتران نیز که خط‌مشی‌های سوسیالیستی داشت، بر این باور بود که اروپاگرایی امنیت و رشد را به دنبال دارد و با افزایش همکاری بین اروپاییان می‌توانند از لحاظ اقتصادی و فناوری از آمریکا و ژاپن نیز جلو بزنند (Reynolds, 2000: 139). همگرایی در محور پاریس- بن به ارتقا و سرعت گرفتن فراملی‌گرایی در چارچوب همگرایی اروپایی کمک شایان توجهی می‌کرد. این واقعیت اصلاً مطابق میل تاجر و اندیشه حفاظت از حاکمیت ملی او نبود. تاجر در پی تجارت آزادانه‌تر و وسیع‌تر اروپا با همه دنیا بود و از درهای بسته، نظام حمایت‌گرایی و دخالت جامعه اقتصادی اروپا در سیاست‌های اجتماعی و بودجه‌ای اعضا شکایت می‌کرد (Stephen, 1998: 5). اما در نهایت در اکتبر ۱۹۹۰ یعنی درست یک ماه مانده به پایان دوره‌اش تسلیم شد و آن را پذیرفت. با وجودی که تاجر از تصمیم کالاهان مبنی بر عدم عضویت در سازوکار نرخ مبادله انتقاد داشت اما او نیز دقیقاً همان سیاست کالاهان را ادامه داد. به طوری که انگلیس تنها در دوره جان میجر برای مدت کوتاهی به آن پیوست و در ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۲ که به چهارشنبه سیاه در جزیره انگلیس معروف است از آن خارج شد. سرمایه‌گذاران خصوصی به طور ناگهانی و بدون هشدار قبلی اقدام به تبدیل مبالغ هنگفتی از سرمایه‌های خود از پوند بریتانیا و لیره ایتالیا به مارک آلمان کرده بودند. این اقدام منجر به سقوط بی‌سابقه ارزش پوند و دیگر ارزهای اروپایی و پس از آن فروپاشی سازوکار نرخ تبدیل ارز اتحادیه اروپا شد و روند ادغام اتحادیه را با مشکل مواجه کرد (گلیپین، ۱۳۸۷: ۷۷). در دوره تاجر تنها تحول مهم همان سند واحد اروپایی^۲ است که در سال ۱۹۸۶ مورد پذیرش انگلیس قرار گرفت. دیدگاه تاجر نسبت به اتحادیه پولی اروپا^۳ نیز توأم با شک و تردید بود. ژاک دلور که از سوی شورای اروپایی ریاست کمیته‌ای در جهت تسریع در روند ایجاد پولی و اقتصادی را به عهده گرفته بود، در سال ۱۹۸۹ طرحی سه مرحله‌ای را ارائه کرد که از طریق آن کشورهای عضو باید به وحدت اقتصادی، پولی و ارزی مشترک دست پیدا کنند.

مرحله اول از اتحاد پولی از ژوئیه ۱۹۹۰ آغاز و در دسامبر ۱۹۹۳ با آزادسازی تحرک سرمایه میان کشورهای عضو اتحادیه اروپایی پایان یافت. مرحله دوم از اول ژوئیه ۱۹۹۴ با تأسیس موسسه پولی اروپا به منظور هماهنگ‌سازی اقتصادی و سیاست‌های

1. Helmut Kohl
2. European Single Act
3. European Monetary Union

پولی، زمینه‌سازی شروع کار بانک مرکزی اروپا و گردش پول واحد اروپایی آغاز گردید. مرحله سوم از ژانویه ۱۹۹۹ با آغاز به کار بانک مرکزی اروپا، واحد پولی اروپا (EURO) به عنوان پول رایج و قانونی در سطح کشورهای واجد شرایط عضویت شروع شد (خالوزاده، ۱۳۷۷: ۱۶۱-۱۶۰).

انگلیس به دلایل مختلفی با وحدت پولی و اقتصادی اروپا مخالف بوده است. از نظر مسئولان انگلیسی عدم یکسانی شاخص‌های اقتصادی کشورهای عضو باعث اختلالات اجتماعی و اقتصادی در اروپا می‌شود. از سوی دیگر این طرح باعث تضعیف تعلق ملی، بدتر شدن وضعیت اقتصادی، افزایش فقر و نرخ بیکاری خواهد شد. اروپا-گریزان انگلیسی با استناد به مشکلات بازارهای پولی اروپا به ویژه پیروی بوندس بانک آلمان از نرخ بهره بالا، مشکلات فرانسه و ارزهای اروپای شمالی، عدم ورود به اتحادیه پولی را پیشنهاد نموده‌اند. این طیف بر توان اقتصاد این کشور پیش از خروج از سیستم پولی اروپا، رقابت با متحدان اروپایی، افزایش سرمایه‌گذاری خارجی، رقابت صادراتی و نرخ بیکاری اندک اشاره و بر تداوم خط مشی مستقل تأکید می‌ورزند (خالوزاده، ۱۳۷۷: ۱۷۶). لذا هنوز نیز یکی از حوزه‌های اصلی اختلاف بین انگلیس و اروپا مسئله منطقه یورو و پول واحد اروپایی یورو است. برای نخستین بار آلمان و فرانسه طرح ایجاد یک منطقه پولی مشترک براساس نرخ مبادله ثابت را در سال ۱۹۷۹ مطرح کردند. تاچر نیز از ابتدا با ارز واحد اروپایی مخالف بود، او تشخیص داده بود که چشم‌انداز وحدت آلمان، فرانسه را نسبت به استقلال آلمان بسیار نگران ساخته است، لذا پاریس هم برای خدشه‌دار کردن استقلال کامل آلمان و محدود کردن استقلال آلمان در پی ارز واحد اروپایی بود. تاچر به جامعه متشکل از دولت‌های رقابت‌گر باور داشت نه به جامعه‌ای که اعضای آن روز به روز اختیارات و قدرت‌شان را به سود نهادهای منطقه‌ای کم کنند. به طوری که وقتی در فوریه ۱۹۸۶، طرح سند واحد اروپایی-مشمول بر تدابیر و تمهیداتی برای تحقق بازار واحد اروپایی در اول ۱۹۹۳- به تصویب رسید، تاچر آشکارا به تمسخر این طرح پرداخت و اروپای ۱۹۹۳ را به هواپیمای بدون خلبانی تشبیه کرد که سرنوشت آن به دست تقدیر رها شده است (نقیب‌زاده، ۱۳۷۸: ۷۷).

نکته پایانی در مورد تاچر به سخنرانی او در ۲۹ سپتامبر ۱۹۸۸ در بروژ بلژیک بر می‌گردد. او در محفل سیاست‌مداران اروپایی راجع به اروپا گفت: اروپا چیزی نیست که توسط معاهده رم ایجاد شده باشد. عقاید اروپایی نیز تعلق به گروه و مؤسسه خاصی ندارد. باید اجازه داد اروپا خانواده ملل مختلف باشد تا یکدیگر را بهتر درک کنند، همدیگر را مورد تقدیر قرار دهند، همکاری بیشتر با یکدیگر داشته باشیم، اما هویت ملی خود را مورد کم‌توجهی قرار ندهیم (کریمی، ۱۳۸۴: ۲۷۲-۲۷۱).

روابط انگلیس و اروپا در دوره نخست‌وزیری جان میجر بیشتر شبیه به دوران ادوارد هیث بود تا دوران پرآشوب تاچر. جان میجر در پی آن بود که انگلیس را در قلب اروپا جا دهد. او در مدت زمان ۱۸ ماه ابتدایی نخست‌وزیری‌اش رابطه موفق‌تری در حوزه اروپایی برقرار نمود و رفتاری جامعه‌گرایانه‌تر را نسبت به اتحادیه اروپایی اتخاذ کرد. میجر روابط شخصی صمیمانه‌ای را با صدراعظم آلمان هلموت کهل آغاز کرد. البته باید گفت انگلیس علی‌رغم تصویب معاهده ماستریخت در دوره میجر از دو حوزه "منشور اجتماعی" و "اتحادیه پولی اروپایی" خود را کنار کشید. میجر در سایه تصویب معاهده ماستریخت، در داخل به‌شدت تحت فشار بسیاری از هم‌حزبی‌های محافظه‌کار و مخالفان اروپاگرایی بود چرا که از نظر آنها ماستریخت استقلال ملی، حاکمیت ملی و هویت ملی انگلیس را به شدت تضعیف و محدود می‌کرد. فشاری که در آن هنگام تحت‌الشعاع چگونگی مقاومت در مقابل عدم پذیرش ارز واحد در صورت پذیرش آن توسط اعضای دیگر اتحادیه بود. این موضوع انگلیس را با معمایی سخت مواجه کرده بود، چرا که در صورت عدم پذیرش، از قدرت رقابت انگلیس در اروپا کاسته می‌شد و در صورت پذیرش مرکز پولی فرانکفورت (مقر بانک مرکزی اروپا) جایگزین لندن می‌شد و در حوزه‌های مالی، پولی و سرمایه‌گذاری لندن جایگاه‌اش را از دست می‌داد (Wallace, 1995: 47).

پایان دوران جنگ سرد، پیشرفت فرایند همگرایی در اروپا، تحول و تکامل جامعه اقتصادی اروپایی به شکل اتحادیه اروپایی و همچنین وحدت دو آلمان، از جمله پدیده‌های مهمی بود که دولت انگلیس را در آغاز دهه ۹۰ میلادی برای همکاری با روند وحدت اروپا تحت فشار قرار داد و این کشور را مجبور به تعدیل سیاست‌های افراطی در دوران زمامداری تاچر نمود (زنگنه، ۱۳۸۲: ۲۲۵).

جان میجر نیز با طرح نظام ماتریسی برای اتحادیه اروپا به سنت محافظه‌کاران تداوم بخشید. سازوکاری که براساس آن هر کشوری تنها در قالب آن رشته از سیاست‌های مشترک و دسته‌جمعی اتحادیه عمل و مشارکت می‌کند که با منافع ملی‌اش در تضاد نباشد. در رابطه انگلیس و اروپا از همان آغاز مسئله اصلی این نبود که آیا انگلیس می‌تواند در روند ادغام و همگرایی نقش ایفا کند، بلکه این بود که آیا انگلیس می‌تواند از عهده عدم ایفای نقش در حالی که دیگر کشورها در حال طی کردن این فرایند هستند بر آید. پایان جنگ سرد، تشدید همگرایی در حوزه سیاسی و امنیتی، امری که با شکل‌گیری اتحادیه اروپا ملموس‌تر به نظر می‌رسد - بحران بالکان و جنگ خلیج فارس انگیزه‌های لازم را برای حرکت اروپائیان به سوی همگرایی نظامی امنیتی فراهم نمود. اعلامیه کپنهاگ در سال ۱۹۹۱ درست یک سال قبل از معاهده ماستریخت مطرح شد، اعلامیه مذکور از آنجا که به شدت تحت‌تأثیر دیدگاه‌های آمریکا و ناتو بود

نتوانست تغییر مهمی در حرکت رو به جلوی همگرایی دفاعی امنیتی در اروپا به وجود بیاورد. اتحادیه اروپایی به حکم معاهده ماستریخت در دسامبر ۱۹۹۱ در هلند توسط سران دوازده کشور اروپایی پا به عرصه وجود گذاشت. معاهده مذکور دربردارنده سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی طبق ماده ۱۱ آن است که براساس اصول ۱. حفاظت از ارزش‌های مشترک و منافع بنیادی دولت‌های عضو اتحادیه، ۲. تقویت امنیت اتحادیه و اعضا، ۳. حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، ۴. توسعه همکاری بین‌المللی، ۵. گسترش و تقویت دموکراسی و حاکمیت قانون و حقوق بشر بنا شده است (رحمانی، ۱۳۸۴: ۷۵). سیاست امنیتی و دفاعی اروپا بخشی از سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا تلقی می‌شود. لازم به ذکر است که آغاز سیاست خارجی و امنیتی مشترک به اجلاس لاهه در سال ۱۹۶۹ تحت عنوان «همکاری سیاسی اروپا» برمی‌گردد که در زمان جامعه اقتصادی اروپا بود و صرفاً به حوزه سیاست خارجی محدود می‌شد. هدف از آوردن سطور قبل استفاده از آن در ادامه بحث در بخش بعدی است.

بحران چهارشنبه سیاه ضربه‌ای اساسی به اروپاگرایی میجر وارد کرد، بعد از آن در انتخابات میان دوره‌ای از اکثریت حزب میجر کاسته شد. لذا مطبوعات دست‌راستی انگلیس رویکردی شدیداً ضداروپایی اتخاذ کردند. پس از آن نخست وزیر انگلیس سعی در نشان دادن تعلقات وطن‌پرستانه‌اش به هزینه بیگانگی از اروپا کرد. به نظر می‌رسد بیش از همیشه مسائل اروپا بر ساخت و فضای سیاست انگلیس و برعکس تأثیرگذار بود. در سال ۱۹۹۴ انگلیس با نامزدی ژان لاک دهائین^۱ بلژیکی به عنوان رئیس کمیسیون اروپا مخالفت کرد. در همین سال دولت انگلیس در مورد مقررات رأی‌گیری به هنگام گسترش اتحادیه اروپا به کشورهای اسکاندیناوی و اتریش اعتراض کرد. در سال ۱۹۹۶ در جریان «جنگ گوشت گاو»^۲ جان میجر تصمیم اتحادیه اروپا را در مورد ممنوعیت واردات گوشت گاو از انگلیس به کشورهای اتحادیه وتو کرد (به علت مشکلات ناشی از جنون گاوی). اصطلاح آستین چمبرلن درباره سیاست اروپایی بریتانیا - شبه‌جدایی^۳ - به شکل وسیعی مجدداً مورد استفاده قرار گرفت و بعضی از محافظه‌کاران راجع به ترک اتحادیه اروپا سخن راندند (Young, 1997: 218-9). اما میجر سعی کرد در لوای ایده نظام ماتریسی شبه‌جدایی را بر جدایی کامل ترجیح دهد. چرا که انگلیس به شکل محسوسی به تجارت با اتحادیه اروپا وابسته بود به طوری که اگر در سال ۱۹۵۸ واردات انگلیس از کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا ۲۱/۸٪ کل واردات جزیره بود و صادرات

1. Jean – Luc - Dehaene
2. Beef War
3. Semi - Detachment

به کشورهای مذکور ۲۱/۷٪ صادرات انگلیس را تشکیل می‌داد؛ در دهه ۱۹۹۰ این مقدار به ۵۱٪ واردات و ۵۲/۶٪ صادرات انگلیس افزایش یافته بود. واردات از مناطق دیگر در سال ۱۹۵۸، ۴۵/۶٪ واردات جزیره بود که در دهه ۱۹۹۰ به ۱۶/۲٪ کاهش پیدا کرده بود و صادرات از مناطق مذکور از ۴۶/۸٪ در سال ۱۹۵۸ به ۱۹/۸٪ صادرات انگلیس تنزل پیدا کرده بود. لذا این کشور در خط مقدم حمایت از گسترش اتحادیه اروپا به سمت شرق به واسطه مزیت‌های تجاری‌اش بود.

انگلیس و اروپا از ۱۹۹۷ به بعد: انگلیس در قلب اروپا، اروپا در قلب بریتانیایی‌ها

انتخابات سال ۱۹۹۷ در انگلیس با پیروزی حزب کارگر و نخست‌وزیری تونی بلر همراه شد. حزبی که با تجدیدنظر اساسی در بسیاری از اصول از جمله مسئله بریتانیا و اروپا پس از حدود سه دهه به قدرت برگشت. اگرچه از لحاظ سنتی حزب کارگر مخالف اصلی ادغام و همگرایی با اروپا بود، اما از نظر بلر برای این که بریتانیا در قلب اروپا باشد لازم است که اروپا در قلب بریتانیایی‌ها باشد (Wallace, 1995: 50). سیاست خارجی بلر سه محور اساسی داشت: ۱. نزدیک‌تر شدن به اتحادیه اروپا و کمک به همگرایی بیشتر آن، ۲. توجه به ابعاد اخلاقی در سیاست خارجی، ۳. جهت‌گیری‌های جدید و مسئله هویت بریتانیایی (قهرمان‌پور، ۱۳۸۴: ۲۲). در دوره بلر نیز ایده پیوستن انگلیس به منطقه پولی اروپایی ناکام ماند. او علی‌رغم حمایت از این ایده، کار ثبت آن را منوط به سیاست صبر و انتظار در مورد برآیند این سازوکار در دیگر کشورهای عضو منطقه کرد. از سوی دیگر با مداخله در افغانستان و عراق و فشار افکار عمومی، دولت بلر مجال و توان دیگری برای اجرای این طرح نداشت. ضمن این که گوردون براون وزیر خزانه‌داری آن روز دولت کارگری انگلیس نیز موافق پیوستن انگلیس به منطقه پولی اروپا نبود. در مورد قانون اساسی اروپا نیز اگرچه بلر در سال ۲۰۰۴ قول داد که آن را در انگلیس به رأی بگذارد اما این اتفاق هرگز رخ نداد. علاوه بر مخالفت‌های داخلی، رأی منفی مردم فرانسه و هلند در سال ۲۰۰۵ که بسیار اروپاگرا هستند، مانع از به رأی گذاشتن آن در انگلیس شد. حتی افزودن قرارداد اصلاحی بر قانون اساسی اروپا در سال ۲۰۰۷ که در آن شاهد افزایش حقوق کارگران هستیم نیز با حساسیت تونی بلر مواجه شد، او سه حوزه سیاست خارجی، سیاست دفاعی و قانون‌گذاری را جزء سیاست داخلی انگلیس می‌دانست (Fairclough, 2000: 162). انگلیس در اکثر حوزه‌های رابطه‌اش با اتحادیه اروپا از پیوستن تا نپیوستن، حوزه پولی یورو، سیاست کشاورزی، قانون اساسی اروپا دغدغه‌ای خاص خود دارد. در حوزه سیاست خارجی و امنیتی مشترک هم با این

مسئله مواجهه است. دغدغه اصلی لندن در سیاست خارجی و امنیتی مشترک ناتو است. انگلیس نگران تضعیف جایگاه ناتو است. مسئله‌ای که باعث خدشه‌دار شدن رابطه ویژه انگلیس با آمریکا و از سوی دیگر احتمال قرار گرفتن نیروهای نظامی انگلیس تحت فرماندهی اتحادیه اروپا خواهد شد. انگلیس در کنار فرانسه از طرفداران نیروی واکنش سریع اروپایی^۱ هستند، حوزه اصلی اشتغال این نیرو واکنش سریع به مسائل و مشکلات منطقه‌ای در اتحادیه اروپاست. در سال ۱۹۹۸ مذاکرات رؤسای کشورهای فرانسه و انگلیس یعنی ژاک شیراک و تونی بلر در سن مالو^۲ شتاب مناسبی به تحرکات اروپایی‌ها در حوزه سیاست امنیتی و دفاعی مشترک اروپایی داد. براساس اعلامیه سن‌مالو اتحادیه اروپایی دارای ظرفیت‌های لازم برای عملیات مستقل نظامی و برخوردار از آمادگی برای شرکت در حل بحران‌های بین‌المللی است (Franco-British Summit, Saint Malo, 1998).

در این نشست انگلیس از آزادی عمل سیاسی و صلاحیت نظامی اتحادیه اروپایی پشتیبانی کرد (لازم به ذکر است که پیش از نشست سن مالو، در سال ۱۹۹۵ شیراک با میجر سند همکاری‌های دفاعی امضا کرده بود). نشست شورای عمومی اتحادیه اروپایی در سال ۲۰۰۰ در بروکسل با حضور وزرای دفاع اتحادیه اروپا برای عملیاتی کردن ارتش مستقل اروپایی و ترکیب نیروهای آن تشکیل شد. انگلیس این بار از ترس انزوا و عقب‌ماندن از تحولات امنیتی و همچنین ترس از تسلط حداکثری آلمان و فرانسه بر سیاست‌های دفاعی و امنیتی اروپا، علی‌رغم مخالفت‌های داخلی از آن استقبال کرد. چارچوبی که مقرر شد انگلیس ۱۲/۵۰۰ نیرو برای نیروی واکنش سریع اروپایی تدارک ببیند که از این حیث دومین کشور است. این در حالی است که انگلیس در سال ۱۹۹۵ با ابتکار تأسیس سپاه اروپایی توسط آلمان و فرانسه و ادغام اتحادیه اروپای غربی در اتحادیه اروپا مخالفت کرده بود. در اواسط سال ۲۰۰۳ نخست وزیر انگلیس تونی بلر در یک تغییر ناگهانی نسبت به موضع سنتی این کشور با تأکید کم‌نظیری اعلام کرد اروپا برای استقلال یافتن، باید در مسائل دفاعی، مستقل از ناتو عمل کند. هر چند وی بلافاصله به آمریکا اطمینان داد که در اثر ایجاد این ارتش هیچ آسیبی متوجه ناتو نخواهد شد (پیلتن، ۱۳۸۴: ۴۸). نکته کانونی استراتژی کلان سیاست خارجی بلر یافتن موازنه درست بین رابطه با آمریکا و اروپا بود. در مورد رابطه انگلیس و اروپا به نظر می‌آید مشکل‌ترین و اساسی‌ترین گزینش ممکن برای دولت مردان بریتانیا در آن زمان عبارت بود از چشم‌پوشیدن از استقلال‌هایی که به‌طور فزاینده کارایی خود را از دست می‌داد

1. European Rapid Reaction Force
2. Saint Mallow

و در مقابل روی آوردن به وابستگی متقابلی که هر چند حاکمیت بریتانیا را محدود می‌کرد با این حال قدرت نفوذ این کشور را تقویت می‌نمود (جاویدنیا، ۱۳۷۵: ۶۱). در این راه اگرچه جنگ افغانستان چالش چندانی برای انگلیس در روابطش با اتحادیه اروپایی ایجاد نکرد اما حمله به عراق در ائتلاف با آمریکا در کنار تضادهای دوران دیوید کامرون با سیاست‌های اتحادیه اروپایی ضربه اساسی را متوجه جایگاه انگلیس در اروپا کرد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله عمده‌ترین فرازوفرودهای رابطه لندن با بروکسل را از ابتدا تاکنون در حوزه‌های مختلف در قالب روند همگرایی و وحدت اروپایی بررسی کردیم، واقعیت غیرقابل انکار این است که انگلیس رغبت زیادی برای همگرایی در حوزه‌های سیاسی و نظامی ندارد چرا که محذوریت‌های حاکمیتی برای این کشور به وجود می‌آورد. انگلیس از همگرایی در حوزه‌های تجاری استقبال می‌کند، همان‌طور که امروزه این نیت را در لوای حمایت از گسترش اتحادیه اروپا به سمت شرق مطرح می‌کند. در مقابل، انگلیس در حوزه‌های نظامی و امنیتی بیشتر متمایل به سمت حرکت در مسیر سیاست‌های کاخ سفید است. لندن هم از ضعف نظامی اتحادیه اروپا اطلاع دارد و هم از قدرتمند شدن اروپا زیر سلطه رقبای قدیمی چون فرانسه و آلمان هراس دارد. در ماه‌های گذشته مناظره سیاست خارجی اروپایی انگلیس بیش از همیشه بر سیاست خارجی این کشور در قبال اروپا تأثیر گذاشته است. همچنان که سیاست در اتحادیه اروپایی به شدت بر ساخت داخلی سیاست در داخل انگلیس اثر نهاده است. آنچه مشهود است انگلیس در گذشته شریک ناسازگاری برای اتحادیه اروپا بوده و در آینده نیز چنین خواهد بود.

منابع

۱. اسکندریان، مهدی "تاریخچه شکل‌گیری اتحادیه اروپایی"، کتاب اروپا، ویژه اتحادیه اروپا، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران، چاپ اول، (۱۳۸۲).
۲. پیلتن، فرزاد "توافق‌نامه‌ها و نظام امنیتی مشترک اروپا"، کتاب اروپا، شماره ۷، ویژه رویکردهای امنیتی اتحادیه اروپا، تهران: مؤسسه بین‌المللی ابرار معاصر تهران، چاپ اول (۱۳۸۴).
۳. جاویدنیا، کیومرث (۱۳۷۵)، مواضع انگلیس در قبال روند وحدت اروپا، پایان‌نامه کارشناسی دانشکده روابط بین‌الملل.

۴. خالوزاده، سعید (۱۳۷۷)، نقش انگلیس در معادلات قدرت اروپا، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول.
۵. رحمانی منصور "اتحادیه اروپا و مدیریت بحران‌های بین‌المللی"، کتاب اروپا، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران، چاپ اول، (۱۳۸۴).
۶. رحمانی، سمیه و اعظم والی‌پور، "رویکرد آمریکا به سیاست دفاعی و امنیتی اروپا"، کتاب اروپا ۴، ویژه روابط آمریکا و اروپا، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران، چاپ اول، (۱۳۸۳).
۷. زنگنه، حمید، "چشم‌اندازی به جایگاه بریتانیا در دنیای معاصر"، کتاب اروپا، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران، چاپ اول، (۱۳۸۲).
۸. قهرمان‌پور، رحمان، "روابط ویژه آمریکا - بریتانیا و تأثیر آن بر روابط بریتانیا - ایران"، روابط ایران و انگلستان، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران، چاپ اول، (۱۳۸۴).
۹. کاردان، عباس، "رابطه انگلستان و اتحادیه اروپا"، کتاب اروپا ویژه مسائل انگلستان، شماره ۸، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران، چاپ اول، (۱۳۸۶).
۱۰. کریمی، سید وحید (۱۳۸۴)، انگلیس و دوگل: سیاست دفاعی انگلیس در ناتو و تأثیر آن بر خروج فرانسه از ناتو ۱۹۶۸-۱۹۵۸، تهران: نشر تاریخ ایران، چاپ اول.
۱۱. گلیپین، رابرت (۱۳۸۷)، اقتصاد سیاسی جهانی: درک نظم اقتصاد بین‌الملل، ترجمه: مهدی میرمحمدی و دیگران، تهران: نشر مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، چاپ اول.
۱۲. مسائلی، محمود (۱۳۷۸)، اتحادیه اروپایی از بنیان‌های نظری تا وضعیت حاضر، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول.
۱۳. نقیب‌زاده، احمد، "موضع انگلیس درقبال اتحادیه اروپایی"، فصلنامه سیاست خارجی (شماره ویژه)، سال سیزدهم، (تابستان ۱۳۷۸).

14. Adelman, P (1994), **Britain: Domestic Politics 1939- 1964**, London.
15. Black, Conrad M, "The European Union, Britain and The United States: Which Way to Go?", **Nixon Center Perspectives**, Vol. 4, No. 2, (April 2000).
16. Britain's Clegg warns of Isolation from EU, Danny Kemp, AFP, Dec 9, 2011
17. Calls for Britain to Cut EU Ties after Veto Drama, Danny Kemp, AFP, Dec10, 2011
18. Camps, M (1967), **European Unification in the Sixties**, Oxford University Prees.
19. Coxall, Bill and Lyton Robins (1998), **British Politics Since The War**, Macmillan Press LTD.
20. Conservative Party, **The Conservative Manifesto 2010**: Invitation to Join The Government of Britain, (13 April 2010).
21. Fairclough, Norman (2000), **New Labour New Language**, Routledge.
22. Frankel, Joseph (1975), **British Foreign Policy 1945-1973**, Oxford University Press.

23. George, S. (1991), **Britain and European Integration Since 1945**, Oxford.
24. Greenwood, S. (1992), **Britain and European Cooperation Since 1945**, Oxford.
25. Holmes, Martin (2001), **European Integration: Scope and Limits**, Basingstoke, Palgrave.
26. Joint Statement by the British and French Government, **Franco – British Summit, Saint - Malo**, 4 December 1998
27. Kavanagh, Dennis (1997), **Recording of British Politics: Politics after Thatcher**, Oxford University Press.
28. KING, S.A. (1997), **Britain Say Yes: The 1975 Referendum on the Common Market**, Washington DC.
29. Labour Party, **The Labour Party Manifesto 2010: A Future Fair for All**, 12 April 2010.
30. Lib Demos Turn on Cameron on Veto, Press Association, Dec 12, 2011
31. Liberal Democrats, **Liberal Democrats Manifesto 2010: Change that Works for You, Building a Fairer Britain**, 14 April 2010.
32. Lee, Stephen J. (1996), **Aspect of British Political History 1914-1995**, Routledge.
33. Mangold, Peter (2001), **Success and Failure in British Foreign Policy: Evaluating the Record 1900-2000**, Palgrave, St Antony's College, Oxford.
34. Osborne: PM Has Defended National Interest, SkyNews, Dec 10, 2011
35. Reynolds, David (2000), **Britannia Overruled: British Policy and World Power in the Twentieth Century**, Longman.
36. Sandres, David (1989), **Losing an Empire Finding a Role: British Foreign Policy Since 1945**, St. Martins Press, New York.
37. Shaw, E. (1998), **The Labour Party Since 1945**, Oxford, Blackwell.
38. Stephen, George (1998), **An Awkward Partner: Britain in the European Community**, Oxford University Press.
39. Thompson, T. (1998), **Consensus Politics from Attlee to Thatcher**, Oxford.
40. Tivey, I and A. Wright (1989), **Party Ideology in Britain**, Routledge, London.
41. UK Foreign Policy: Statements by the Three Political Parties, April 2010, Chatham House, www.chathamhouse.org.uk
42. Wallace, H, "Britain Out on a Limb?", **Political Quarterly**, N0.66 (1), (1995).
- 43-Winston Churchill's Speech to the Accademic Youth, Zurich 1946, <http://www.europa-web.de/europa/02wwwswwww/202histo/churchill.htm>, 17 July 2011
44. www.winstonchurchill.org/files/finest hours 130
45. Young, John W. (1997), **Britain and the World in the Twentieth Century**, Arnold.